

# سرمقاله (سخن سردبیر) - چرخه معیوب پرورش نیروی علمی در دانشگاهها

ابراهیم سوزنچی کاشانی<sup>۱</sup>

چکیده:

سرمقاله (سخن سردبیر) - چرخه معیوب پرورش نیروی علمی در دانشگاهها

## کلیدواژه‌ها

بیسوادی - دانشگاه

## اصل مقاله

چرخه تولید بی سوادی در دانشگاه تا کی به حرکت خود ادامه می‌دهد؟ دانشگاه مکانی است که مهم‌ترین رسالتش تربیت عده‌ای از افراد جامعه بوده است که سواد و دانش تخصصی کسب کنند، اما اکنون موازین اعتقادی نیز بر آن افزوده شده است! رسالت دومش آن بوده است که تلاش کند تا تجربه زیستی جامعه را مدون کند و آن را به مخزن دانش موجود بیفزاید تا زمینه‌ساز آموزش و یادگیری گردد. سومین رسالتش آن که آرا و نظریات جدیدی را توسعه بخشد تا به درک و فهم بهتر از عالم بینجامد. چهارم آن که، زمینه‌ساز و پرورش‌دهنده پژوهش‌های کاربردی باشد تا در بهتر کردن زیست‌بوم جامعه مؤثر واقع شود. و رسالت پنجم آن احتمالاً این بوده است که اندکی هم کارهای توسعه‌ای تعریف و اجرا کند که بخشی از آن در قالب «کارآفرینی» و نظایر آن شناخته می‌شود. با این تمایز که در حوزه علوم انسانی، چنان که همه می‌دانیم، با نظریات بسیار متنوع و گاه متضادی روبه‌رویم که به‌علت آزمایش‌پذیر نبودن در نهایت نمی‌توانیم بسیاری از آن‌ها را رد کنیم.

نظریات مطرح‌شده در حوزه علوم انسانی، چنان که اثبات شده است، واجد بارهای ارزشی قابل توجهی است که پذیرندگان آن را، حتی در قالب تجویزی، به مسیری خاص سوق می‌دهد. همان‌طور که اکنون نمود آن در علمی چون فیزیک و علوم زیستی متجلی است.

کما بیش بر همه ما آشکار شده که اگر بخواهیم پژوهشی مؤثر و ارزشمند انجام دهیم، باید چهار مرحله را به‌خوبی بشناسیم و طی کنیم:

۱. تبیین دقیق و شفاف مسئله به نحوی که ارزش بررسی کردن آن را اثبات کند؛

۲. بررسی نقادانه نظریه‌های گوناگون و گاه متضاد که به نحوی به آن مسئله مرتبط‌اند و ارائه تلفیقی از رهیافت‌های تنوریک موجود؛

---

هیئت علمی دانشگاه صنعتی شریف<sup>۱</sup>

۳. تبدیل کردن یافته‌های گام قبلی به نمونه‌هایی که قابل آزمون و بررسی به صورت کمی یا کیفی باشند؛

۴. سنجش، اندازه‌گیری و تحلیل و سپس، نگارش بسیار دقیق نتایج کار با بیانی که شفاف و قابل فهم برای دیگران باشد.

متأسفانه در حال حاضر در دانشگاه‌ها با پدیده‌ای مواجه‌ایم که بخش قابل توجهی از رساله‌های دکتری این مراحل را به‌درستی طی نکرده‌اند و به صورت وصله و پینه (یا چسب‌وقیچی) تهیه و دفاع شده‌اند و دانشجو نیز مدرک دکتری خود را با نمرات خوب دریافت کرده است. این موضوع جدای از فجایعی است چون گسترش تقلب‌های علمی، پایان‌نامه‌ها و مقالات فروشی، رونویسی‌های گسترده از پایان‌نامه‌های دیگران که متأسفانه آمار دقیقی از آن‌ها منتشر نشده و در اختیار نیست.

در میان همان رساله‌های نسبتاً خوب هم، اگر بادقت توجه بشود، معمولاً با آن‌که موضوع و مسئله خوب و مفیدی را مطرح کرده‌اند، در بخش تئوری عمدتاً تئوری گریزند (هرچند فصلی به نام مرور ادبیات دارند!). شاید هم مدلی را تدوین کرده باشند که بررسی دقیق آن مدل از طریق داده‌های واقعی به‌آسانی میسر نباشد و برای رسیدن به نتایج از مصاحبه با نخبگان (!) یا خبرگان (!!)) و بهره‌گیری از چند نمونه آماری در این مصاحبه‌ها کار خود را سروشکلی درست بخشیده باشند، در نهایت محصولشان همچون کشکولی است بی‌انسجام و تهی از محتوا که به داوران تحویل داده می‌شود. در این رساله‌ها حتی بدیهی‌ترین موارد مانند ربط منطقی جملات و پاراگراف‌ها وجود ندارد و متأسفانه برخی داوران نیز با فراغ‌بال رساله‌ها را نمی‌خوانند چون می‌دانند می‌توانند در جلسه دفاع ایرادهایی را مطرح کنند و با رفع‌ورجوع دانشجو و در ازای اعطای مدرک دکتری، شام یا ناهاری مهمان بشوند و شاید اندکی بیشتر از آن نیز نصیب استاد راهنما و ... بشود.

کیست که نداند بسیاری از دانشجویان دکتری مناصب و مسئولیت‌های شغلی دارند که چه بسا به انگیزه ارتقای پایه شغلی یا افزایش پایه حقوق در تفریبات دریافت مدرک‌اند و حتی اگر انگیزه‌های دیگری داشته باشند، در هر حال، حوصله نوشتن یک پژوهش درست و رساله مفید و کامل را ندارند. و طرفه این‌که بسیاری از استادان نیز حال این کار را ندارند که کار جدی بطلبند. افسوس از این‌که اگر کسی بخواهد در مقابل این جریان روبه‌رشد و پذیرفته‌شده در نظام دانشگاهی مقاومت کند، به راحتی از کمیته داوران حذف و طرد می‌شود، البته اگر شانس بیاورد و با تهدیدهای دیگری روبه‌رو نشود!

نتایج این فاجعه زمانی است که گروه دیگری از همین فارغ‌التحصیلان، که همه مدرک دکتری در دست دارند، تشکیل می‌شوند و در انتظار تأییدشدن در رتبه هیئت‌علمی هستند. متأسفانه این گروه در ذهن خود تصور می‌کنند دانش کافی را دارند و بر نظریه‌های رشته تحصیلی‌شان مسلط‌اند، در حالی‌که در بهترین حالت شاید حداکثر دو نمونه یا دو نظریه را خوب بدانند که در عمل، برای ارتقای دانش دانشگاهی این مقدار معلومات ارزشی ندارد. این افراد همچون اقتصادخوانده‌هایی هستند که اقتصاد را به‌درستی نمی‌دانند، اما چند نمونه اقتصادی را آموخته‌اند و مدعی‌اند، یا مدیریت‌خوانده‌هایی که مدیریت نمی‌دانند و فقط در بهترین حالت ابزاری از علم مدیریت را در ذهن خود ثبت کرده‌اند.

صد افسوس که این نسل به گروه جدیدی از هیئت‌علمی‌های دانشگاه تبدیل می‌شوند که قرار است دانشجویان نسل بعد را تربیت کنند و این جریان تربیت نیروی انسانی در این چرخه به‌سرعت رو به سرازیری حرکت می‌کند و دانش‌آموختگان ضعیف و ضعیف‌تر می‌شوند. بدین ترتیب، جریان تولید بی‌سوادی دائماً فریه و ریشه‌دار می‌شود و تسری می‌یابد و در اندک زمانی به تحلیل دانش در دانشگاه‌های ما و کم‌شدن نخبگان و طالبان واقعی علم می‌انجامد.

آنچه در این جا طرح شد مبتنی بر نمونه مدرک‌های تقلبی یا هیئت‌علمی‌های انتصابی نیست، بلکه برگرفته از تجربهٔ کسانی است که تلاش می‌کنند پژوهش‌های علمی انجام دهند، اما زمینهٔ آن فراهم نیست.

اگر شورای عالی انقلاب فرهنگی دل‌مشغولی وضعیت علم در مراکز علمی را دارد و می‌خواهد فکری به حال سطح علمی دانشگاه‌ها بکند، باید این مسئله را در زمرهٔ اولویت‌های خود قرار دهد تا به عبارتی، با حلقهٔ فزایندهٔ تولید بی‌سوادی در کشور مبارزه کند. در غیر این صورت، دانشگاه علم که هیچ، فکر را هم نخواهد توانست شکوفا کند.